

داروو) دیکھو بھاک ہر کر دن۔

بمعنی حقیقی ورا ذلیل و خوار کر دن مراد ف

**بھاک چسپانیدن** | مصدر اصطلاحی

بھاک افگندن (ظہوری ۵) بھاک رنجیت

بمقول ضمیمہ برہان و بحر دانند معینی خوار و زار و ذلیل

خونم کر شتمہ رنگینی تو کہ عید از گل قربان گہش

ساختن مؤلفت عرض کن کہ خلاف قیاس نیست

خام برداشت تو صاحب ۵) ز عطف خون

ولیکن مشتاق سند استعمال باشیم کہ از نظر مانگہ

غزالان بھاک می ریزد تو اگر گنند خود از زلف

داروو) دیکھو بھاک افگندن۔

مشکبار کنی تو (داروو) دیکھو بھاک افگندن۔

**بھاک در کردن** | مصدر اصطلاحی

**بھاک سپاہ برابر کردن** | مصدر اصطلاحی

مراد ف بھاک کردن و بھاک برابر کردن است

صاحبان بحر دانند روحان آرزو در سراج

کلمہ در زائد باشد (انوری ۵) بھاک در کردن

این را مراد ف (بھاک برابر کردن) نوشته اند

ہم زمانہ چون قارن تو بہا بردش ہم زمانہ

مؤلفت عرض کن کہ جان است وہاں۔

چون قارون تو (داروو) دیکھو بھاک برابر کردن

لفظ سپاہ را در اصطلاح داخل کردن غلطی

**بھاک رفتن** | مصدر اصطلاحی بقول

محققین با نام و نشان و سندی کہ بر بھاک

وارستہ و بحر دانند و فن شدن دیر آہی ہمانی

برابر کردن) گذشت سند این ہم (داروو) دیکھو

۵) روزی کہ در دیار محبت روم بھاک تو

بھاک برابر کردن۔

جہنم عشر خوان شودم بر سر مزار تو (داروو)

**بھاک طپیدن** | مصدر اصطلاحی طپیدن

دفن ہونا۔

بر زمین این معنی حقیقی است (صائب ۵) در

**بھاک رنجیدن** | استعمال در بھاک افگندن با

عین وصل می طپد از تشنگی بھاک تو آنرا کہ شوق

(۵۷۳۱)

(۵۷۳۱)

(۵۷۳۱)

تشنه و پیدار کرده است (ژ دارو) تره پنا - <sup>کشی</sup> <sup>مضطربنا</sup>

بوی خاک کردن (و در خاک کردن) معنی هر دو یکی است ولیکن باعتبار لفظ سند پیش شده

**بجاک نشاندن** استعمال - بهال بجاک

ازین تعلق ندارد (ارو) (۱) زمین پر و کوهنا

افشاندن که گذشت (صائب ۵) پیش از

(۲) دفن کرنا -

خزاں بجاک نشاندم بهار خویش و مردان بدگیری <sup>نگارند</sup>

**بجاک نشاندن** مصدر اصطلاحی - کتا

کار خویش (ژ دارو) و کچو بجاک افشاندن -

باشد از ذلیل کردن (صائب ۵) افتادگی

**بجاک کردن** مصدر اصطلاحی - بقول

بر آورد از خاک دانه را و گردنکشی بجاک نشانند

وارسته (۱) با اصطلاح کشتی گیران حریت را بر زمین

نشانه را (ژ دارو) ذلیل کرنا -

توانختن و از جا برداشته بهرد و پا و بگرد و دست

**بجاک نشستن** مصدر اصطلاحی - بجسا

مثل چاروا استادان در سرجات (۵) چه عجب

کردن زمین کنایه باشد و ظهوری <sup>بست</sup> <sup>بهر</sup>

گر بر زمین آری و در خاک کنی ژ یا فلک کشتی

هر که بنشیند بجاک از خاک بر خیزد و ژ پا افتادگی

خصمانه خود پاک کنی ژ و (۲) دفن کردن سلیم

وسی و هم کافلاک بر خیزد و (ژ دارو) انگ کرنا

(۵) سپهر را ز لباس عزایرون آرمیم و سر بریده

منکسر هونا - عاجزی کرنا -

خورشید را بجاک کنیم و صاحب بجز از و اند

**بجاک و خون نشاندن** مصدر اصطلاحی -

معنی اول احترام کند و بر زمین انداختن

صاحب انند بحواله بهار و کرا این کرده از <sup>معنی</sup>

قانع و ذکر معنی دوم هم کند - مخفی با و که از بند

ساکت مولف عرض کند که مراد بجاک

معنی اول (در خاک کردن) پدید است - اگر چه

نشاندن که گذشت (صائب ۵) نشانندی

(۲۳۸۹)

(۲۳۸۹)

(۲۳۸۹)

از فریب وعده صد بارم سناک و خون ز کندی شوم  
 یکبار ز دل امیدوار من ز (ار دو) و بکھو  
 سناک نشان دن -  
 پست و باغت نا کرده را خام گویند گز ا

**سناک یکسال کردن** | مصدر اصطلاحی - فی البرهان - که بجایش می آید و این مراد

خان آرزو در سراج گوید که نیست و نابود کردن  
 و خراب ساختن مولف عرض کند که مراد  
 (بچرم خام کشیدن) است که گذشت (ار دو)  
 و بکھو بچرم خام کشیدن -

**سناک گرفتن** | مصدر اصطلاحی - بقول اند - مراد

و بکھو سناک برابر کردن -  
 (سناک کشیدن) که گذشت (با قرکاشی) نگه از جامه اند

**سناک کشیدن** | مصدر اصطلاحی - بقول و آثار  
 از او گویم عریاں ساختن یارب از پست بر اید و سناک

در پست و باغت نا کرده کشیدن چه گنه گاریا  
 در پست خروسگ و گاومی کشند (کلیم ۵) است که می آید (ار دو) و بکھو بچرم خام کشیدن -

**سوخ** | اصطلاح - بقول بحر و غیاث بهر دو بای مفتوح بمعنی خوش آمد و آفرین کلمه

ایست که بوقت تحسین چیزی گویند مولف عرض کند که لغت عرب است و صاحب منتخب  
 ذکر این به همین معنی کرده معاصرین عجم بر زبان دارند - بخیاں یا معنی خوش آمد متعلق باین نباشد  
 و فارسیان در خیر مقدم استعمال این نکنند (ار دو) و بکھو آفرین کے دوسرے معنی -

**سخت** | بقول سروری و جهانگیری و جامع دا معروف که بعربی جد گویند - صاحب برهان

صراحت کند که مقصود از معروف طالع باشد - صاحب رشیدی گوید که معنی بهره و حصه صاحب ناصری

فرماید که بمعنی آثار سعادت است عموماً و در خیر و شر استعمال می شود و بمعنی طالع مشهور و بمعنی حصه  
 و بهره نیز صاحب فرزند فدا می گوید که آنچه را انمون خوبی و نیکی و بلندی و فراخی و دستگاری  
 کنون روزگار مردم است و نیز بمعنی تجم (طالع و نصیب و قسمت و سعادت) آمده و مردم آنرا  
 نیک بخت می نامند - صاحب سوار السبیل که محقق معربات است آورده که بخت نعت  
 فارسی است بمعنی نصیب و سعادت - خان آرزو در سراج و بحواله کصراح فرماید که بمعنی بهره و حصه  
 معرب است و تحقیق خود گوید که بمعنی طالع که در فارسی مشهور است نعت عربی است نیز فرماید  
 که شیخ بوعلی سینا را در شفا بخشی است در ابطال بخت و اتفاق و از آنجا معلوم می شود که  
 معینش قریب بمعنی اتفاق باشد که موجود شدن چیزی است بدون علت تا آنکه بهار گوید که  
 بمعنی بهره و نصیب و بدین معنی در عربی نیز آمده و در عرف بمعنی طالع مستعمل و - بد - بر خورد  
 برگزیده - برگشته - بزرگوار - بلند - بی اثر - بیدار - بی سرمایه - پریشان - پریشان روزگار  
 پریشان کار - پست - تباه - تلخ - توانا - تیره - جوان - چرب دست - نجسته فال -  
 خفته - خواب آلوده - خواب رفته - خواب زده - خوابناک - خوابیده - و نرم - دندان خاک  
 رسا - زبلون - زمین گیر - سخت گیر - سیاه - شکسته - شور - شوریده - ظلمت آفرین -  
 عالی - عنان نافته - غنوده - فرسخ - فرخنده - فرومایه - فیروز - قوی گردن - گران خواب  
 مقبل - پاک گیر - نامتام - ناشاد - نافرمان - نگون - واژگون - از صفات اوست  
 مویکت عرض کند که بمعنی بهره و نصیب نعت عرب است (کذا فی الملتخب) فارسیان  
 استعمالش کرده اند و همین است بخت نعت عربی بالفتح بمعنی بهره و بخت (کذا فی الملتخب)

که صاحب سروری بذیل بخت ذکرش کرده - و جا دارد که بقول غیاث بحواله جوهر المهر و  
 مبدل بخش باشد یعنی بهره و نصیب و حصه - شین مجمه بدل شد به فوقانی چنانکه بخش و  
 اندر نیصورت بخت را معرب بخش و انیم و عجمی نیست که فارسیان از بخت عربی به  
 تفریس بخش کرده باشد والله اعلم بحقیقه الحال (سده ۵) یکی مشت  
 بخت روزی بداشت زنده اسباب شامش مهیانه چاشت ز (از ناصری ۵) و دیدار شد  
 میسر و بوس و کنار هم ز از بخت شکر دارم و از روزگار هم که حافظ شیرازی (۵) ما از موده  
 ورین شهر بخت خویش ز بیرون کشید باید ازین شهر رخت خویش ز (اردو) بخت بقول  
 آصفیه - فارسی - اسم مذکر - و بچواورند -

(۲) بخت - بقول سروری و رشیدی و سراج کابوس باشد و بقول برهان و جهانگیری سیاهی  
 باشد که در خواب بر مردم افتد و آنرا فرنجک نیز گویند و بتاریخ کابوس - صاحب جامع فرما  
 که سیاهی و واهمه که در خواب مردم را فرو گیرد و آنرا فرنجک گویند - صاحب ناصری فرماید که  
 دیوی را گویند که در خواب آدمی را فرو گیرد و در حقیقت آن مرغی است که ماده اش بلغم است  
 باغلبه سودا و عوام گمان دیوی کرده اند و آنرا سنجک و فرنجک گفته اند و کابوس بقول غیاث  
 حالتی است که مرد خفته را فرو گیرد و آنچه گمان باشد که آدمی شکل مهیب یا هنگامه آفتی در خواب  
 دیده می ترسد - به پنجه که بدن همه گران معلوم می شود و خروش کردن باواز درست هم نمی  
 و اکثر بودن این حالت را اطباقاً مقدمه صرخ نوشته اند و این را ضاعوظه ویندگان نیز نامند  
 و بفارسی اسکاچه - به پنجی اسم جابد فارسی زبان است (اردو) کابوس بقول آصفیه عربی

اسم مذکر۔ دیکھو استنبہ۔

(۳) بخت۔ بقول سروری جانورسیت کہ بملخ شبیہ باشد شیخ آذری (۵) دابہ دیگر است  
بختش نام بیچون بمیرد شود سوام و ہمام بڑ و فرماید کہ این بیت شعر این است کہ نام کیلے  
وواب باشد چہ جانور شبیہ بملخ را دابہ بگویند۔ صاحبان جہانگیری و برہان و رشیدی و جامع  
و ناصری و سراج بر جانور شبیہ بملخ اکتفا کردہ اند اشکال سروری نسبت این معنی معقول است  
و اگر ہر اعتبار صاحب جامع و ناصری کہ اہل زبانند نظر کنیم تو انیم گفت کہ بخت بیان کردہ  
شیخ آذری و رای ایس باشد کہ در وواب ہم یافتہ می شود و جادارو کہ جانوری باشد شبیہ  
بملخ کہ بر زمین سیر می کند خلاف بملخ کہ معنی حقیقی دابہ ہر حیوانی کہ بر زمین راہ رود۔ بای  
حال اسم جاد فارسی زبان باشد (ارو) ایک جانور ہے جو بملخ کے ساتھ مشابہت رکھتا ہے  
جس کو فارسیوں نے بخت کہا ہے۔ افسوس ہے کہ اس کا اردو نام معلوم نہ ہو سکا۔ مذکر۔  
(۴) بخت۔ بقول برہان بضم اول نام پادشاہی بود۔ ظالم کہ بیت المقدس را خراب کرد  
صاحب جامع گوید کہ اور بخت النصر ہم گویند۔ صاحب ناصری فرماید کہ نام مخرب بیت المقدس  
کہ آنرا بخت النرسی می خوانند و بخت النصر بہ صادمعرب و مقلوب نرسی است و بای  
نام دو تن بودہ اند اول بخت النرسی بزرگ از پادشاہان کلدانیوں بہ نینوی و آن مردی عالم  
بود و دوم خراب کنندہ بیت المقدس کہ ظالم بود در سیانہ این دو نفر دو بیست و چہل سہ  
سال فاصلہ بود ثانی را گویند مسخ شدہ است و در تواریخ مسطورہ مؤلف عرض کند کہ  
بخت بمعنی بندہ بر معنی ششمی آید و این مرگ اضافی است و بس (ارو) بخت ایک پادشاہ کا

نام تھا جس نے بیت المقدس کو برباد کیا اسی کو بخت نصر بھی کہتے ہیں اور کلڈائیوں کے ایک دوسرے بادشاہ کا بھی بخت نام تھا جو عادل تھا۔ مذکر۔

(۵) بخت۔ بالضم لقب صاحب ناصری یعنی سپر و لقب بعض بندہ و این اصح است صاحب برہان بر بخت گوید کہ بر وزن سوخت یعنی سپر و برادر دختر است و خان آرزو ہم در سراج بر بخت فرماید کہ معنی سپر است و محقق این بخت مؤلف عرض کند کہ فارسیان دختر را دخت و سپر را بخت گویند و بخت و دخت محقق بخت و دختر باشد یکی از معاصرین زردشت می فرماید کہ بزبان ژند و پارسی بخت می گفتند و بنت را دختر و لیکن بخت بزبان معاصرین بجم باقی نماند (تم کلامہ) ما گوئیم کہ از اوراق کتب لغات ہم محو شد با بخت محقق همان بخت معدوم است کہ ما اورا بر اوراق جامیدیم۔ لغت فارسی زبان است آنچه خان آرزو بخت را محقق بخت گوید سکندری می خورد بخت و دخت مزید علی بخت و دخت باشد بو او اطہار غمہ کہ ترکیان در استعمال خود زیادہ کرده اند و در فارسی ہم مستعمل شد و او زائد در فارسی ہم می آید چنانکہ افتاد و افتاد (ار دو) لڑکا بقول آصفیہ ہندی۔ اسم مذکر۔ ابن خلف۔ فرزند۔

(۶) بخت۔ بقول رشیدی بالضم معنی بندہ کہ بخت نصر معنی بندہ بت کہ نصر نام داشت چہ اورا پیش آن بت گذاشتہ بودند و بدان بت منسوب شد خان آرزو در سراج ذکر این کردہ گوید کہ چنانکہ بخت شوع کہ نصرانی بود معنی بندہ ایشوع و ایشوع بزبان نصاری نام مبارک عیسی علیہ السلام و گوید کہ بدین معنی غیر فارسی است صاحب ناصری ہم مذکر

این گروه مؤلف عرض کند که معنی حقیقی این همان سپر که بر معنی تخم مذکور شد و بجز آن بنده را گفته اند چنانکه غلام که معنی کودک است بر سبیل مجاز نوکر و بنده را گویند و این بلا شبهه لغت فارسی است چنانکه بر معنی تخم مذکور شد بنیدانیم که خان آرزو و چطور این را غیر فارسی گفته (اروو) بنده بقول آصفیه فارسی - اسم مذکر غلام - نوکر فرمان بردار و کوچک

<p>(الف) بخت آزمای اصطلاح بقول بهار آرمودن بخت و (بخت آزمائی) حاصل</p>	<p>آرمودن بخت (خواجه نظامی ۵) که بر خیزر بالمصدرش معنی آزمایش بخت در کلام</p>
<p>بخت آزمائی بکن بود پلاک چنان اثر دهائی</p>	<p>خواجه نظامی در آزمائی و اثر دهائی هر دو</p>
<p>بکن بود و فرماید که اگر بیای معروف خوانند</p>	<p>یای معروف است و لیکن در آزمائی</p>
<p>یای اثر دهائی و آزمائی اول برائے نسبت و</p>	<p>یای مصدری است و در اثر دهائی یای</p>
<p>ثانی مصدری خواهد بود مؤلف عرض کند</p>	<p>و حدت و شک نیست که یای وحدت</p>
<p>که (ع) کین ره که تویری به ترکستان است</p>	<p>را مقتدین فارسی مجهول گفته اند ولیکن در</p>
<p>معنی حقیقی را میگزارد و معنی مصدری را</p>	<p>مجاوره بر زبان فارسیان و انما معروف</p>
<p>بیان می کند بخت آزمای (۱) بمعنی حقیقی امر</p>	<p>باشد و بهار غلط می کند که یای اول</p>
<p>حاضر است از بخت آرمودن (۲) اسم</p>	<p>آزمائی و اثر دهائی را یای نسبت گوید حقیقت</p>
<p>فاعل ترکیبی است بمعنی آزماینده بخت و</p>	<p>است که یای اول در هر دو زائد است</p>
<p>نظامی برائے</p>	<p>که آزار آزمای و اثر دهائی را</p>
<p>(ب) بخت آزمائی کردن باشد معنی</p>	<p>کردن پس یای مصدری بر آزمای</p>



<p>زیادہ شدہ (آزمائی) شد و پای وحدت برآوردہ          زیادہ کردہ (آزمائی) کروند حیفا است از          محققین با نام و نشان کہ حقیقت جو بیان محاور          ایران را بہ ترکستان می برند۔ قتال (ارو)          (الف) (۱) بخت کی آزمائش کرد (۲) بخت کو          آزمائے والا (ب) بخت آزمائی کرنا۔ صاحب          اصفیہ نے بخت آزمائی پر فرمایا ہے نصیبہ کی          آزمائش۔ مؤنث۔</p>	<p>بخت اور اصطلاح۔ بقول بہار معنی بخت مند          صاحب اند فرماید کہ آنکہ طالع خوب داشته          باشد مؤلف عرض کند کہ اسم فاعل ترکیبی است          بمعنی آزمائندہ بخت و کنایہ از صاحب قسمت          خلاف قیاس نیست ولیکن طالب مند شہیم          (ارو) بخت آور۔ بقول اصفیہ۔ ارو و منا          نصیب بھاگو ان۔ خوش قسمت نصیبہ و نیک          استعمال کند مقصود این است کہ بخت          اقبالند۔ طالب مند۔ آپ ہی نے فرمایا ہے          کہ بد نصیب کے لئے بھی مستعمل ہے جیسے</p>
<p>بڑا بختا و بچہ ہے اسے عید کو بھی چار پیسے          نہیں بھرتے۔ آپ فرماتے ہیں کہ عورتیں          بڑے الفاظ کو زبان پر لانا بھی بڑا خیال کرتی          ہیں اس سبب سے وہ اکثر اچھے لفظوں سے اس          کا برعکس مراد لیا کرتی ہیں (اتہی) مؤلف          عرض کرتا ہے کہ اس مقام پر بختا و ر اپنے          حقیقی معنوں میں ہے (بڑا) کے لفظ سے          برسبیل طنز اور قرینہ مابعد بد نصیبی کے معنی          پیدا ہوتے ہیں لیکن محض لفظ بختا و ر میں بختی          کے معنی نہیں ہیں۔</p>	<p>بخت اگر واری برو مثل۔ صاحب          پرشت خواب محبوب الامثال          وکرا این کردہ از معنی ساکت مؤلف عرض          کند کہ فارسیان این مثل را براسے طالع          نیک استعمال کند مقصود این است کہ بخت          را ضرورت معنی نیست اگر تعظمت خواب ہم          اورا فائدہ رساند (ارو)</p>

<p>وکن مین کہتے ہیں تاکہ تقدیر کو تدبیر کی ضرورت          نہیں ہے تاکہ سوتے کو جگا کر دیتا ہے          بخت بازار آمدن مصدر اصطلاحی - کھائے صاحب محبوب الامثال نے اسکا ذکر کیا</p>	<p>بمعنی بیدار شدن بخت و بلند شدن بخت          و این معنی کنایه پیدامی شود از معنی لغوی این          کہ واپس آمدن بخت است (سعدی س)</p>
<p>بخت بدین کراجل ہم ناز معنی پاکشد مثل          بخت بد کرد و اگر فالوودہ دندان شکن باشد</p>	<p>بذکر ہر دو مثل گوید کہ ہر کلام مثل است مؤلف          عرض کند کہ فارسیان این ہر دو مثل را در مذمت          بخت بد می زنند مقصود (۱) آنست کہ کسی کہ</p>
<p>بخت بد و ناز اجل می کشد یعنی بپیرد و          بخت بد است اگر فالوودہ خورد با وجود نرمی آن          دندان شکند معاصرین عجم گویند کہ این مثل          از واقعہ زبان زد عوام شد کہ کسی روزی فالوودہ</p>	<p>تقدیر پھر جانا بقول اصفیہ دن          پہلے دن آنا - تقدیر کا سامنے ہونا -          اقبال ہونا -</p>
<p>بخت بد با کسی کہ بار لوو مثل صاحبان          سگ گز و گزشت سوار بود خزینه و امثال</p>	<p>فارسی ذکر این کردہ از معنی و محل استعمال          ساکت مؤلف عرض کند کہ فارسیان این آمد و دندان شکن است و این اتفاق بود کہ پرو          مثل را در مذمت بخت بد زنند مقصود (۲) است          کہ شتر سوار از بخت بدین نباشد از گزیدن شاعری و انیم (ارو) برائی کا وقت آئے</p>

تو مصری بچہ کھانے سے بچہ و کن کی کہاوت ترکیبی است بمعنی بخت و ر و صاحب قسمت  
ہے و کھو (بخت خواب آلودہ را فالوودہ و زبان شکنجہ) و بلند طالع۔ اگر بدین اسم امیرے یا زیندار  
**بخت برگشتہ** اصطلاح۔ بقول بہار القلب راحیاطب کنند جادو و حیف است از  
اضافت نگوں بخت (سعدی ۵) **الاماخو** محققین بالا کہ بر تحقیق لفظ و معنی توجہی نکرند  
بلکہ بر سود و بخت کہ آن بخت برگشتہ خود در بہت و لقب امیرے را ذکر کردند و (۲) باضافت  
و مؤلف عرض کند کہ (برگشتن بخت) و طالع بلند باشد کہ مرکب توصیفی است  
(بخت برگشتن) مرادف (برگشتن اختر) بمعنی (ظہوری ۵) برب چاہ ذوقن دل ماندہ  
بد بخت شدن است و برگشتہ بخت و بخت از بخت بلند ہا صدرہ بود آن دوستی و  
برگشتہ بدون اضافت بہ ہائے مفعولی افادہ لغزشی در کار داشت کہ (النوری ۵)  
معنی مفعولی کند یعنی کیکہ بخت او برگشتہ است کہ دون عبار پایہ بخت بلند تو ہا خورشید  
یعنی بد بخت و (۲) اگر باضافت بخت خویم عکس گو بہ طرف کلاہ تست کہ (ارو)  
مرکب توصیفی یعنی بختی کہ برگشتہ است (ارو) (۱) بلند قسمت یا بلند طالع بقاعدہ فارسی  
(۱) برگشتہ بخت۔ بقول اصفیہ۔ فارسی بیدب اس شخص کو کہہ سکتے ہن جو صاحب قسمت  
بد قسمت۔ اہاگی (۲) برمی قسمت۔ مؤنث ہو۔ (۲) بلندی قسمت قسمت کی بلندی  
**بخت بلند** اصطلاح۔ بقول انندجو الہ۔ مؤنث۔

(۴۵)

غیاث (۱) لقب امیرے زمیندار مؤلف بخت بلند یا بہ استعمال۔ بمعنی بخت بلند  
گوید کہ بدون اضافت بخت۔ اسم فاعل و طالع بلند۔ مرکب توصیفی است (ظہوری)

(۷) بخت بلند پایه ظهوری موافق است که فاعل ترکیبی و اگر باصافت خوانیم (۲) بختی  
 خود را مگر بیاس کسی سرفراز کن (۱) (ارو) که بیدار است یعنی طالع بلند و خوش (ظهور)  
 و کیمو بخت بلند -

بخت بهاری اصطلاح کنایه از بخت بسست مایه خواب پسین فسانه تو (۱) (وایه)  
 خوش و بخت بلند مرکب توصیفی باشد (ظهور) سر غرور من و پای بخت بیداران (۱) بصد

(۷) خار و خس کوئی شدم از بخت بهاری فسانه رگ گردنم خواب شده (۱) (انوری) تم  
 در خاطرم افتاد که گلزار بر ایام (ارو) بخت بیدار توحی لایبام (۱) ملک تائید تو ملک  
 و کیمو بخت بلند - لایزال (ظهوری) بخت بیدار (ظهور)

بخت بی برگ اصطلاح کنایه از بخت فسونی آموخت (۱) که کند خواب ترا عاشق  
 بد مرکب توصیفی است (ظهوری) غیر افسانه ما (ارو) (۱) بیدار بخت بی تو

بار دل یقین دانم نخواهم داد بار باز در نها اصفیه اقبال مند خوش نصیب (۲) طالع  
 بخت بی برگ من و بر بار زد (ارو) بیدار - مذکر جاگتی هوئی قسمت - اچھی قسمت  
 برمی قسمت - مؤنث - بخت پست اصطلاح - مرکب توصیفی

بخت بیدار اصطلاح بقول انند است بمعنی بخت بد مقابل بخت بلند (ظهوری)  
 بحواله فرنگ فرنگ (۱) بمعنی نجات و (۷) گردی رود فلک زیر دست است

مقابل خوابیده بخت مؤلف عرض کند (۱) بالاد ویش اینهمه از بخت پست است که  
 که این معنی بدون اضافت باشد - اسم (ارو) طالع بلند کانتیض برمی قسمت (ظهور)

(۱۵۶۳۱)

(۲۳۹۸)

(۲۳۹۸)

<p><b>بخت تر</b> اصطلاح - بقول انند و بهار آنکه طالع خوب داشته باشد و بدین معنی چون مرادف بخت سیر که می آید است استعمال پیش نشد. مرکب توصیفی است و موافق قیاس است و (۲) باضافت مرکب توصیفی کنایه معاصرین عجم بزبان نذارند بدون سند از بخت نیک و طالع بلند (انوری ۱۵)</p>	<p>استعمال اعتبار را نشاید (ارو) اچھی قیمت - مؤنث -</p>
<p><b>بخت تلخ</b> اصطلاح - مرکب توصیفی است بمعنی بخت بد (انوری ۱۵) فرو سیر نیم از رخ گریه شوری مگر روزی با بخت تلخ من قندی بدر خند و نمکدانش (ارو) اقبال مند بختاور خوش نصیب (ذوق ۱۵) اسه جوان بخت مبارک تجھے سر پر سہرا آج</p>	<p>بخت تلخ اصطلاح - مرکب توصیفی است بمعنی بخت بد (انوری ۱۵) فرو سیر نیم از رخ گریه شوری مگر روزی با بخت تلخ من قندی بدر خند و نمکدانش (ارو) اقبال مند بختاور خوش نصیب (ذوق ۱۵) اسه جوان بخت مبارک تجھے سر پر سہرا آج</p>
<p><b>بخت تیره گردیدن</b> اصطلاحی ہے میں وسعدت کا ترے سر سہرا (۲) سپاہ شدن بخت و کنایه از بد شدن طالع باشد (استاد عجم ۱۵) ہرگز بخت تیره تر گرد</p>	<p>بخت تیره گردیدن اصطلاحی ہے میں وسعدت کا ترے سر سہرا (۲) سپاہ شدن بخت و کنایه از بد شدن طالع باشد (استاد عجم ۱۵) ہرگز بخت تیره تر گرد</p>
<p>سندان بدندان شکنند محبوب الامثال ذکر این کرده از محل استعمال ساکت مؤلف عرض کند که فارسیان این مثل را بخت بلند</p>	<p>سندان بدندان شکنند محبوب الامثال ذکر این کرده از محل استعمال ساکت مؤلف عرض کند که فارسیان این مثل را بخت بلند</p>

(۲۳۹۶)

(۲۶۸۸)

<p>استعمال کنند و اصطلاح بخت خندان یعنی بخت او خوابیده است - اسم فاعل ترکیبی بخت خوش و طالع بلند ازین مثل - من چه (ارو) (۱) طالع خوابیده بقول آصفیه حاصل می شود - مبالغه شاعری است که خندان بخت خفته - سویا هوا نصیبا - آزرده زابدندان شکستن گفته اند (ارو) (۲) کن (۵) بخت طالع خوابیده جاگه مین نه جاگین مین کپتے مین "قسمت لو با چیاے بد قسمت سے کھووانه کھایا جاے -</p>	<p>بخت خندان بخت خندان (ارو) (۱) طالع خوابیده بقول آصفیه حاصل می شود - مبالغه شاعری است که خندان بخت خفته - سویا هوا نصیبا - آزرده زابدندان شکستن گفته اند (ارو) (۲) کن (۵) بخت طالع خوابیده جاگه مین نه جاگین مین کپتے مین "قسمت لو با چیاے بد قسمت سے کھووانه کھایا جاے -</p>
--	---

<p>بخت خام کار اصطلاح - مرکب توصیفی</p>	<p>بخت خندان اصطلاح - مرکب توصیفی</p>
---	---------------------------------------

<p>است کنایه از بخت بد (ظهوری ۵) نوشته آوارگی بخت است بخت خام کار که می کنم صد سعی در نافرقتن امانی روم بود (ارو) بری قسمت - نوشت -</p>	<p>بمعنی بخت بلند و بخت خوش باشد ستارین خودش گذشت (ارو) اچھی قسمت ہوئی</p>
---	--

<p>بخت خفته اصطلاح (۱) مقابل بخت</p>	<p>بخت خواب آلود اصطلاح - مرکب توصیفی</p>
--------------------------------------	---

<p>بیدار که کنایه از بخت بد - مرکب توصیفی است معاصرین عجم بر زبان دارند ظهوری (۵) غالباً مرد و بخت خفته مین بود زنده خواب اینقدر نمی باشد (۲) بقول اند بچواله پیدا شد (ارو) و یکھو بخت خفته - فرنگ فرنگ بدون اضافت بعضی کسی که بخت خواب آلود را فالووه وندان بکن مثل</p>	<p>است مرادف بخت خفته (ظهوری ۵) بروی بخت خواب آلود اشک غصه زد آبی پرا برای پاس دولت دیده بیدار</p>
--	--

(۲۲۹۸)

(۲۳۹۹)

<p>صاحب محبوب الامثال ذکر این کرده از محفل که صاحب قیمت کو کسی فکر و تر و دو اور گوش استعمال ساکت مؤلف عرض کند که فارسیان کی ضرورت نہیں ہوتی۔</p>	<p>صاحب محبوب الامثال ذکر این کرده از محفل که صاحب قیمت کو کسی فکر و تر و دو اور گوش استعمال ساکت مؤلف عرض کند کہ فارسیان کی ضرورت نہیں ہوتی۔</p>
<p>این مثل را بحق بد بخت استعمال کنند و این ببالغه شاعری است کہ دندان از فالووه</p>	<p>این مثل را بحق بد بخت استعمال کنند و این ببالغه شاعری است کہ دندان از فالووه</p>
<p>می شکند و این مرادف (بخت بد گرد و اگر فالووه دندان بشکند) باشد کہ بجایش گذ</p>	<p>می شکند و این مرادف (بخت بد گرد و اگر فالووه دندان بشکند) باشد کہ بجایش گذ</p>
<p>(ارو) دکن میں کہتے ہیں یہ بد قیمت اگر فالووه کھائے تو دانتوں سے چہا پانہ جائے</p>	<p>(ارو) دکن میں کہتے ہیں یہ بد قیمت اگر فالووه کھائے تو دانتوں سے چہا پانہ جائے</p>
<p>بخت واری برو و بخت خواب بعضی بخت بد کہ و ثرم بقول برہان بمعنی افسردہ</p>	<p>بخت واری برو و بخت خواب بعضی بخت بد کہ و ثرم بقول برہان بمعنی افسردہ</p>
<p>صاحب خرنیۃ الامثال ذکر این کرده از محفل استعمال ساکت مؤلف عرض کند کہ کلک تو کند و رد و ملک با آنجا کہ عدد عشو</p>	<p>صاحب خرنیۃ الامثال ذکر این کرده از محفل استعمال ساکت مؤلف عرض کند کہ کلک تو کند و رد و ملک با آنجا کہ عدد عشو</p>
<p>فارسیان این مثل را برای طالع نیک می مقصود انیت کہ چون صاحب بخت ہستی</p>	<p>فارسیان این مثل را برای طالع نیک می مقصود انیت کہ چون صاحب بخت ہستی</p>
<p>برو و خواب کن ضرورت تدریس و دو اووی نذار و این ہانست کہ بزبادت لفظ اگر گذشت (ارو) و رخمیمہ) کنایہ از طالع ناموافق و بخت غلام</p>	<p>برو و خواب کن ضرورت تدریس و دو اووی نذار و این ہانست کہ بزبادت لفظ اگر گذشت (ارو) و رخمیمہ) کنایہ از طالع ناموافق و بخت غلام</p>
<p>قیمت والے کو خدا چھت پھاڑ کر و تیاہی (حکیم خاقانی ۵) چون کنار شمع بینی ساق بیمہ کہاوت دکن میں مستعمل ہے مقصد یہ ہے من دندانہ وار پو ساق من خائیدہ گوئی</p>	<p>قیمت والے کو خدا چھت پھاڑ کر و تیاہی (حکیم خاقانی ۵) چون کنار شمع بینی ساق بیمہ کہاوت دکن میں مستعمل ہے مقصد یہ ہے من دندانہ وار پو ساق من خائیدہ گوئی</p>

(۱۰۰)

(۱۰۰)

بخت و دندان خای من پر مؤلف عرض کند وصل اما پرتو زرم رہ بہ نیم یار بخت و دندان  
 کہ مرکب توصیفی است و (دندان خای) اسم نیندازد پکا (ارو) برمی قسمت نوشت  
 فاعل ترکیبی کہ بصفت بخت آمدہ مخفی مباد **بخت** بقول صاحب فرسنگ فدائی کہ از معانی  
 کہ (دندان خاییدن) بمعنی چا ویدن دندان عجم بود (۱) نام نخستین شهر بلخ مؤلف عرض  
 است کہ در عالم غصہ رو نما بد پس معنی لغوی کند کہ (۲) بمعنی پس کہ صراحتش بر معنی بخت  
 این بخت غصہ و رہا شد و کنایہ از بخت گذشت بخیاں یا بخت بمعنی اول مرکب است  
 ناموافق (ارو) برمی قسمت نوشت۔ از بخت و رای ہمد کہ افادہ معنی نسبت کند  
**بخت و و ماہ** اصطلاح بقول ہفت قلم بمعنی منسوب بہ بخت چنانکہ انگشت و انگشترو  
 باضافت بختی کہ اقبال اور اثبات و واہی بخت بہ معنی اول بمعنی چہارم اوست کہ نام  
 نباشد مؤلف عرض کند کہ مرکب اضافی و و پادشاہ است جاوارو کہ واقعہ تاریخی این  
 است دیگر کسی از محققین فارسی زبان ذکر شہر خصوصیتی داشته باشد باکی از ان ہر دو  
 این نگر و بسند استعمال پیش نشد معاصرین شاہ (ارو) (۱) بلخ۔ مذکر ایک قدیم اور  
 عجم (بخت چند روزہ) گویند شاق سند مشہور شہر ہے خراسان میں واقع (۲) دیو  
 باشیم (ارو) چند روزہ خوش قسمتی ہو بخت کے پانچویں معنی۔  
**بخت و دن** اصطلاح۔ مرکب توصیفی **بخت روز افزون** اصطلاح۔ مرکب توصیفی  
 است بمعنی بخت بد و طالع زیوں (ظہوری) است بمعنی بخت بلند و مساعد و معنی لفظی این  
 (۵) ریاضت ہائے عشق وادہ استعداد بختی کہ روز بروز بلند شود (نوری ۵)

(۱۲۰۶۱)

(۱۲۰۶۱)



<p>بخت روز افزون و قریح روز و شب</p>	<p>بخت روز افزون و قریح روز و شب</p>
<p>بخت بد (ظهوری) شاه باز</p>	<p>بخت بد (ظهوری) شاه باز</p>
<p>بخت بد (ظهوری) شاه باز</p>	<p>بخت بد (ظهوری) شاه باز</p>
<p>بخت بد (ظهوری) شاه باز</p>	<p>بخت بد (ظهوری) شاه باز</p>
<p>بخت بد (ظهوری) شاه باز</p>	<p>بخت بد (ظهوری) شاه باز</p>
<p>بخت بد (ظهوری) شاه باز</p>	<p>بخت بد (ظهوری) شاه باز</p>
<p>بخت بد (ظهوری) شاه باز</p>	<p>بخت بد (ظهوری) شاه باز</p>
<p>بخت بد (ظهوری) شاه باز</p>	<p>بخت بد (ظهوری) شاه باز</p>
<p>بخت بد (ظهوری) شاه باز</p>	<p>بخت بد (ظهوری) شاه باز</p>
<p>بخت بد (ظهوری) شاه باز</p>	<p>بخت بد (ظهوری) شاه باز</p>
<p>بخت بد (ظهوری) شاه باز</p>	<p>بخت بد (ظهوری) شاه باز</p>
<p>بخت بد (ظهوری) شاه باز</p>	<p>بخت بد (ظهوری) شاه باز</p>
<p>بخت بد (ظهوری) شاه باز</p>	<p>بخت بد (ظهوری) شاه باز</p>
<p>بخت بد (ظهوری) شاه باز</p>	<p>بخت بد (ظهوری) شاه باز</p>
<p>بخت بد (ظهوری) شاه باز</p>	<p>بخت بد (ظهوری) شاه باز</p>
<p>بخت بد (ظهوری) شاه باز</p>	<p>بخت بد (ظهوری) شاه باز</p>

(۲۰۰۱)

(۵۰۰۱)

سیاہ کردہ زلف چوتیرتست (ارو) چچی (ارو) بری قسمت - مؤنث -	قسمت - مؤنث -
--	---------------

بخت سیر اصطلاح - مرکب توصیفی است	بخت شور اصطلاح - بقول بحر طالع بحر
----------------------------------	------------------------------------

بمعنی بخت بد کہ فارسیان سفید را براسے نیکو استعمال کنند و سیاہ را براسے بد (ظہوری)	مؤلف عرض کند کہ کنایہ باشد از طالع بد
--	---------------------------------------

بخت سیر است اگر ظہوری بود در بند ہماے رشک زافع است (دولہ) پریشا نم	پختہ کجاست بخوان وصلی کہ بران بوسہ نمک چش باشد (ارو) بری قسمت مؤنث
--	--

از طرہ او بگویم کہ طرفی ز بخت سیر برہ بسیم (ارو) بری قسمت - مؤنث -	بخت سیر اصطلاح - کنایہ از بخت بد
--	----------------------------------

بخت سیر (صائب) وواع بخت سیر کار خویش کن ہوا این سر رہ را بجا ک صفا ہاں چہ می	صائب بدین اسم قائم نکرد (ارو) لغت مستقل بدین اسم قائم نکرد (ارو)
--	--

بخت سیر کن ہوا این سر رہ را بجا ک صفا ہاں چہ می	بخت سیر (صائب) وواع بخت سیر کار
---	---------------------------------

بخت سیر (صائب) وواع بخت سیر کار خویش کن ہوا این سر رہ را بجا ک صفا ہاں چہ می	بخت سیر (صائب) وواع بخت سیر کار
--	---------------------------------

(۶۰۶۴)

<p>بہ رائے مہملہ چنانکہ کلاو و کلاو صراحت ماخذ این بر پختگاومی آید (ار و و) و کیو پختگا و۔</p>	<p>بخت کہ بر کرد و واسپ تازی کر و مثل</p>
<p>بجوانہ سامی فرماید کہ بضم با و سکون خاے</p>	<p>بخت کہ بر کرد و واسپ تازی کر و مثل</p>
<p>بیکدیگر بچوشانند و بدن بیماریان را بان</p>	<p>بجوانہ سامی فرماید کہ بضم با و سکون خاے</p>
<p>شویند و آن را بعربی تطویل گویند نمون</p>	<p>بیکدیگر بچوشانند و بدن بیماریان را بان</p>
<p>و طے مہملہ و گوید کہ بخاطر میرسد کہ بیاسے</p>	<p>شویند و آن را بعربی تطویل گویند نمون</p>
<p>فارسی باید صاحبان برہان و انشد و مفت</p>	<p>و طے مہملہ و گوید کہ بخاطر میرسد کہ بیاسے</p>
<p>کردہ اند مؤلف عرض کند کہ بخت</p>	<p>فارسی باید صاحبان برہان و انشد و مفت</p>
<p>ببایں فارسی و کاف عربی بہ ہمین معنی می</p>	<p>کردہ اند مؤلف عرض کند کہ بخت</p>
<p>و این ہمانست کہ بر اسپرم آب مذکور شدہ</p>	<p>ببایں فارسی و کاف عربی بہ ہمین معنی می</p>
<p>خان آرزو در سراج بر پختگا و بہ بایں فارسی</p>	<p>و این ہمانست کہ بر اسپرم آب مذکور شدہ</p>
<p>و کاف عربی گوید کہ مراد ف پختگا ب است</p>	<p>خان آرزو در سراج بر پختگا و بہ بایں فارسی</p>
<p>و فرماید کہ پختگا و تبدیل پختگا ب و تحقیق است</p>	<p>و کاف عربی گوید کہ مراد ف پختگا ب است</p>
<p>کہ اصل این (پختہ اوک) بود کہ کاف نسبت</p>	<p>و فرماید کہ پختگا و تبدیل پختگا ب و تحقیق است</p>
<p>درین داخل است۔ قلب نمودہ پختگا و</p>	<p>کہ اصل این (پختہ اوک) بود کہ کاف نسبت</p>
<p>ساختہ اند چنانکہ آبشخو رکہ در اصل آبشخو رکہ</p>	<p>درین داخل است۔ قلب نمودہ پختگا و</p>
<p>بود نیز فرماید کہ رشیدی کہ معنی ترکیبی آن</p>	<p>ساختہ اند چنانکہ آبشخو رکہ در اصل آبشخو رکہ</p>

<p>مثل گذشته ذکر کرده ایم که در ملحقات (نخت)</p>	<p>آب سخته گفته غافل (انتهی) بخيال مؤلف اسل</p>
<p>پیش ازین گذشت (اروو) و کیهو (نخت)</p>	<p>همه سخته یک بود مرکب از نخت و آب و کاف</p>
<p>چون خندان بودند ان بدنان بشکنند</p>	<p>نسبت و جادارد که کاف آخر از اندگیریم</p>
<p>(نخت خواب آلوده را فلولوده دندان بشکنند)</p>	<p>معنی لغوی این چیزیکه سخته شد با آب مخفی مباد</p>
<p>نخت مراد اصطلاح کنایه باشد از</p>	<p>که نخت اسم مصدر و حاصل بالمصدر نختن</p>
<p>از نخت خوش (ظهوری س) کالاس</p>	<p>است و مراد از جو شانه که تعریفش بلا مذکور</p>
<p>دوستداری تا که کساد باشد پانوش آنکه</p>	<p>شد و آب به تبدیل موخده با و او آو شد و این</p>
<p>رحنت ما را نخت مراد باشد (اروو)</p>	<p>بجای خودش گذشت و کاف آخر القاعد</p>
<p>اچھی قیمت - مؤنث -</p>	<p>قلب بعض بعد لفظ نخت آوروند (چنگاو)</p>
<p>نخت مساعد اصطلاح - نخت موافق</p>	<p>شد و در اصطلاح زیر نخت موخده عوض با</p>
<p>نخت خوش باشد (النوری س) جندا</p>	<p>فارسی و کاف فارسی عوض کاف عربی بریل</p>
<p>نخت مساعد که سوس حضرت شاه پرمو</p>	<p>تبدیل است چنانچه تپ و تب و کند و کند</p>
<p>کرد و بهم داد پس از چندین گاه (اروو)</p>	<p>(اروو) و کیهو سپرم آب -</p>
<p>اچھی قیمت - مؤنث -</p>	<p>نخت گریه و دراز پا لوده دندان بشکنند</p>
<p>نخت مندا اصطلاح - بقول بهار و انند</p>	<p>نخت گریاری و هر و نداشتند بشکنند</p>
<p>نخت نخت نخت نخت نخت نخت نخت نخت</p>	<p>مثل صاحبان خرنیه و امثال فارسی ذکر آنکه طالع خوب داشته باشد و فرماید که بد</p>
<p>معنی جوان نخت نیز آمده (ابوطالب کلیم)</p>	<p>این کرده اند و با حقیقت این را بر سر دو</p>

(۲۰۰)

(۲۰۱)

<p>کلمه تشنه که لب را بگریه تریسیر و کز بختندی بخت نافرمان نافرمان گز نباشد گو سباش</p>	<p>میراب آب حیوان بود پ مؤلف عرض کند (الفوری ب س) لے بخت نامساعد باری</p>
<p>که مستد لقبول برهان بمعنی صاحب و خداوند تو خود چه چیزی با و سے یار ناموافق آخر تو با</p>	<p>است چنانکه در دمنده و حاجتمند پس معنی که مانی پ (ارو) بری قیمت موتث</p>
<p>لفظی این صاحب قسمت و کنایه از خوش قسمت بخت نامهور اصطلاح مرکب توصیفی</p>	<p>باشد (ارو) قسمت والا بقول آصفیه است کنایه از بخت بد و نامساعد مقابل</p>
<p>خوش نصیب صاحب اقبال بجا گوان بخت موافق و بخت مساعد (ظهوری س)</p>	<p>نیک طالع - دلم گردیده نازک شیشه دارم باز میلزم</p>
<p>بخت نامساز اصطلاح کنایه از بخت که ره برسنگ لاج بخت نامهورم اندازد</p>	<p>بد و بخت نامساعد باشد مرکب توصیفی است پ (ارو) بری قیمت موتث</p>
<p>(صائب س) نیم سنگ فلاخن لیک دارم بخت نرو ماوه اصطلاح بقول مؤید بختی</p>	<p>بخت نامسازمی پ که برگرد سر سر کس که گرم که اقبال او را دوا می نباشد مؤلف عرض کند</p>
<p>دورم اندازد پ (ارو) بری قیمت موتث که دیگر کسی از محققین فارسی زبان ذکر این</p>	<p>(الف) بخت نافرمان اصطلاح - هر دو نکرده سند استعمال هم پیش نشد معاصرین محم</p>
<p>بخت نامساعد بمعنی بخت بد است هم بر زبان ندارند (ارو) و قیمت</p>	<p>و مرکب توصیفی است (ظهوری الف س) جو کبھی اچھی رہتی جو اور کبھی بری موتث</p>
<p>گشت حاصل رتبه فرماندهی از فقر عشق پ بخت نکون اصطلاح مرکب توصیفی است</p>	<p></p>

(۲۸۱۲)

(۶۰۶۷)

(۱۱۵۸) (۱۰۱۸۸)

(۳۳۱۳)

کنایه از بخت بد (ظهوری) کار دل از رفت و در چاه زخندان که نه شده (ارو) باری بخت نگون گردیدست و پایش از جا بری قسمت بوث -

بختو بقول سروری بجای مجله و تائے قرشت بوزن بد خود (ا) رعد باشد (شمس فخری) از رشک کلک تو ناله کند ابرو که خلقش نام کردستند بختو و فرماید که در یکی از نسخ (بختو) به نون بنظر رسیده بوزن شیرو نیز فرماید که در فرنگ بضم با و تا آورده یعنی (۲) هر چه خرنده باشد عموماً و رعد خصوصاً صاحب جهانگیری گوید که بختو و بختور و بختوه هر سه با اول مضموم و شبانی زده و تائی فوقانی مضموم هر چیز خرنده را گویند عموماً و رعد را خصوصاً صاحبان برهان و جامع نمرائش صاحب ناصری بذكر معنی جهانگیری فرماید که این را الفارسی تند رسم گویند و فرماید که در فرنگ بجای تائون آورده و بختوه و بختور به اضافه با و را هم ذکر کرده همه به تصحیف خوانده اند اما در نسخه معتبره مثل تفسیر ابو الفتح را و در سامی فی الالسامی یعنی (۳) برق گفته اند و اعتماد بر قول ایشان بیشتر است و ظاهر مشترک است در معنی رعد و برق خان آرزو در سراج گوید که معلوم میشود که بختو بجای جمله و تائے قرشت رعد است و چون حله جمله در فارسی نیامده پس بختو بدین معنی بجای مجله و تائے قرشت خواهد بود و بنون یعنی برق و از شعر رودگی چنان معلوم میشود که بختو یعنی رعد بتائے قرشت است بفتح تائے (۴) چون بانگ آمد از هوا بختو می خورد بانگ چنگ و رود شنو و مؤلف عرض کند که صاحب سروری همین شعر رودگی را بختو آورده که بنون عوض فوقانی می آید و قافیه مصرع دوم که روتی آن نون است

تأییدش می کند اگر چه در اینجا اختلاف آن هم جائز است و خیال خان آرزو در اعراب نون  
 که بفتح گیرد درست است و آن مخصوص باشد با نخبه که نون سوم می آید صاحب سروری  
 آنرا بکسر اول نوشته و لغت زیر بحث بالضم است آنچه خان آرزو و خیال خود اصل این  
 لغت را به حائے حطی بمعنی رعد خیال کرده بے دلیل محض نمی گوید که لغت کد ام زبان بود که  
 فارسیان به تبدیل حائے حطی به حائے مجهمه سختو کردند زیرا که سختو به حائے حطی بدین معنی در کلام  
 عرب نیامده و محققین ترکی هم سکوت کرده اند و تبدیل حائے حطی با حائے مجهمه بالعکس  
 آن هم در قواعد فارسی نیست و اے بر تحقیقش که ادعای بی دلیل و خلاف قیاس کند ما  
 بحث کردیم و غور کردیم ما خدایین خبرین نباشد که سختو اصل است بالضم و فوقانی معنوم  
 اسم جامد فارسی زبان و سختو و سختو که می آید فرید علییه آن زیادت را بے جمله و های  
 هوز چنانکه شناسنا و شنار و خوختوار و خوختواره و آنچه سختو به نون عوض فوقانی می آید  
 آن هم اسم جامد است - جا دار و که آن را تبدیل گیریم و همین یک لغت راسته  
 فوقانی به نون قرار دهیم که سختو به نون و های هوز هم به همین معنی می آید - اختلاف اعراب  
 نتیجه لب و لجه مقامی است دیگر هیچ آنچه صاحب ناصر می غیر (سختو - به فوقانی) دیگر لغات  
 را تصحیف گوید حقیقت را نمی جوید جانی که تبدیل و زیادت موافق قیاس باشد  
 آن را تصحیف نام نهادن خطاست - حالا عرض می شود نسبت معنی که از شناس  
 فخری و رودگی معنی رعد مشتق است آنرا که معنی برق هم گرفته باشد آنرا مجاز گویم  
 و آنچه خان آرزو (سختو - به نون سوم) را مخصوص به برق کند هم بے دلیل است

چون از ماخذ بنحو خبر نزار و این تخصیص را از کجای آورد (خان آرزو بجواله قوسی) و صاحب  
 سروری بجواله نسخه و قائل بنحو به فوقانی را بمعنی (۴) شو به مادر آورد و صاحب  
 برهان همین معنی بر (بنجو به نون سوم) نوشته گوید که پدر اندر را گویند که شوهر مادر باشد  
 مؤلف عرض کند که مقصودشان خبرین نباشد که پدر ریب و بدین معنی هم اسم جا  
 فارسی زبان گیریم و جادار و که استعاره باشد از معنی اول که پدر یا ریب خود بانگ  
 زند چون رعد و محبت و شفقت پدری نزار و چنانکه با پسر خود اگر چه این بد اخلاقی با  
 جهل مخصوص است ولیکن اعتبار بکثرت عمل است که سوقیان عجم پدر اندر را بنحو نام  
 نهادند (ارود) (۱) رعد - مذکر - و بنحو خود (۲) هر که جنس والا (۳) برق - مؤنث  
 و کیمیا و خوش (۴) سوتیلا باب بقول آصفیه - هندی - اسم مذکر - و باب حکم مطلق  
 سے آب نہو - سگے باپ کا مقیض - دوسرا باپ -

<p>بخت و اتفاق اصطلاح بقول اندر چیز بقدر است چنانچه پاره شیشہ یا پارہ      و غیاث منفعت کثیر حاصل شدن کسی طرف چینی درین چاه نو کندیده یافتن یا      بلا وجه و بے سعی و تلاش چنانچه مال یافتن پیش آمدن مکر وہی که در آنجا وجودش متصور      کسی در زمین یاد داشته چاه کندیدن نباشد اتفاق گویند - مؤلف عرض کند که      و فرق در میان (بخت و اتفاق) آنکه حیف است که محققین بالا تطویل بخت را      بخت خاص است و اتفاق عام اگر یافتن پسندیدند معاصرین عجم با ما اتفاق کنند که      منفعت کثیر است بخت گویند و اگر یافتن (بخت و اتفاق) بجالی مستعمل می شود که چیز</p>	<p>بخت و اتفاق اصطلاح بقول اندر چیز بقدر است چنانچه پاره شیشہ یا پارہ      و غیاث منفعت کثیر حاصل شدن کسی طرف چینی درین چاه نو کندیده یافتن یا      بلا وجه و بے سعی و تلاش چنانچه مال یافتن پیش آمدن مکر وہی که در آنجا وجودش متصور      کسی در زمین یاد داشته چاه کندیدن نباشد اتفاق گویند - مؤلف عرض کند که      و فرق در میان (بخت و اتفاق) آنکه حیف است که محققین بالا تطویل بخت را      بخت خاص است و اتفاق عام اگر یافتن پسندیدند معاصرین عجم با ما اتفاق کنند که      منفعت کثیر است بخت گویند و اگر یافتن (بخت و اتفاق) بجالی مستعمل می شود که چیز</p>
---	---



<p>خلاف توقع بدست و بظهور آید دیگر هیچ (ارو) دو چشم و غریبین با ابر بهار کاهی و بختور در  بخت و اتفاق - اروین بھی مستعمل ہے۔ مطیرہ و بقول برہان بفتح اول ہم آمدہ ص  (فارسی ترکیب) جیسے "بخت و اتفاق کی بات رشیدی و سراج ہم ذکر این کرده اند و ما  ہے کہ انکو نوکری ملگنی یا خزانہ ہاتھ آگیا" بذیل بختو بخت این ہم کرده ایم و صاحب  بخت و دولت بکار وانی نیست   مثل صیغہ یرہان فرماید کہ (۲) بفتح اول و رابع معنی  گلہ بستہ ذکر این کرده۔ مال سعدی شیرازی است صاحب بخت باشد و باین معنی بروزن مغفور  کہ صورت مثل گرفت و مصرع ثانی این ہے ہم درست است صاحبان جامع و صفت بخت  جز بتائید آسمانی نیست کہ مقصود اینست کہ مؤلف عرض کند کہ و بقول برہان بفتح  بے از ناواقفان کار خوش بخت و صاحب معنی صاحب و خداوند و دارنده وقتی کہ  دولت می شوند۔ فارسیان این مثل را برباکا کہ ترکیب شود همچو دانشور و تاجور و بار  طالع مندان می زنند۔ مرادف (اگر روزی موافق قیاس است و معاصرین عجم بر زبان  بدانش بر فرودی ہے (ارو) دیکھو۔ اگر دارند و آنچه صاحب برہان این را ہمین  روزی بدانش بر فرودی ہے معنی بروزن مغفور گرفته است مشتاق سند  بختور   اصطلاح۔ بقول جہانگیری با اول استعمالش باشیم اگر چه قول جامع کہ از اہل  مضموم ثانی زود و تائے فوقانی مضموم زبانست اعتبار را کافی است (ارو)  (۱) مرادف معنی اول و دوم بختو کہ گذشت دیکھو بختور (۲) صاحب قسمت۔  (استاد رودکی ۵) عاجز شود ز اشک بختوہ   اصطلاح۔ بخت این بر بختو گذشت</p>	<p>خلاف توقع بدست و بظهور آید دیگر هیچ (ارو) دو چشم و غریبین با ابر بهار کاهی و بختور در  بخت و اتفاق - اروین بھی مستعمل ہے۔ مطیرہ و بقول برہان بفتح اول ہم آمدہ ص  (فارسی ترکیب) جیسے "بخت و اتفاق کی بات رشیدی و سراج ہم ذکر این کرده اند و ما  ہے کہ انکو نوکری ملگنی یا خزانہ ہاتھ آگیا" بذیل بختو بخت این ہم کرده ایم و صاحب  بخت و دولت بکار وانی نیست   مثل صیغہ یرہان فرماید کہ (۲) بفتح اول و رابع معنی  گلہ بستہ ذکر این کرده۔ مال سعدی شیرازی است صاحب بخت باشد و باین معنی بروزن مغفور  کہ صورت مثل گرفت و مصرع ثانی این ہے ہم درست است صاحبان جامع و صفت بخت  جز بتائید آسمانی نیست کہ مقصود اینست کہ مؤلف عرض کند کہ و بقول برہان بفتح  بے از ناواقفان کار خوش بخت و صاحب معنی صاحب و خداوند و دارنده وقتی کہ  دولت می شوند۔ فارسیان این مثل را برباکا کہ ترکیب شود همچو دانشور و تاجور و بار  طالع مندان می زنند۔ مرادف (اگر روزی موافق قیاس است و معاصرین عجم بر زبان  بدانش بر فرودی ہے (ارو) دیکھو۔ اگر دارند و آنچه صاحب برہان این را ہمین  روزی بدانش بر فرودی ہے معنی بروزن مغفور گرفته است مشتاق سند  بختور   اصطلاح۔ بقول جہانگیری با اول استعمالش باشیم اگر چه قول جامع کہ از اہل  مضموم ثانی زود و تائے فوقانی مضموم زبانست اعتبار را کافی است (ارو)  (۱) مرادف معنی اول و دوم بختو کہ گذشت دیکھو بختور (۲) صاحب قسمت۔  (استاد رودکی ۵) عاجز شود ز اشک بختوہ   اصطلاح۔ بخت این بر بختو گذشت</p>
--	--